



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشدیا، پلاک ۶
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۰و۸۸۸۰۷۱۹ نامبر: ۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۲۳-۸۸۸۱۴۲۳
توزیع شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران : اذان ظهر:۱۳:۰۱ اذان مغرب ۱۳:۲۷ اذان صبح فردا ۵:۱۸ طلوع آفتاب ۶:۴۴

کاپوچینو

میرزا قاسمی؛ راند آخر!



مزدک علی نظری

● آنچه گذشت: هفته پیش نوشتم که «فرزین» سبیل و موهای کوتاهی داشت و خیلی شبیه «فرهاد» بود. در یک معجزه دهه چهل‌ی، با گروهی از هم‌دوره‌های‌هایش از خدمت سربازی معاف شد و رفت آمریکا. آنجا زندگی وود استاگی را تجربه کرد و از سرچشمه موزیک راک سیراب شد. بعد –این را ننوشته بودم– مادرش مریض شد و به این خاطر فرزین در یک سفر نوستالژیک، پس از سال‌ها به ایران آمد. اواخر این سفر، قضیه ۱۱ سپتامبر رخ داد و مشکالاتی که باعث شد او تا مدت‌ها نتواند برگردد آمریکا...

● ● ● به قاب صفحه «دور» که بالای کتابخانه گذاشتم نگاه می‌کنم. تصویر آبرنگی «جیم موریس» هم به من نگاه می‌کند. دوست مشترکمان حالا آن سر دنیاست و من و این صفحه گرام، از او فقط همدیگر را داریم! روزهایی که از سر بیکاری، با هم توی منوچهری و سیداسماعیل دنبال صفحه‌های قدیمی می‌گشتیم را به‌یاد می‌آورم. چانه‌زدن یا کهنه‌فروش‌های جمعه‌بازار پارکینگ پروانه، گز کردن پیاده‌روها و شنیدن خاطرات فرزین از سینماها و تئاترهای لاله‌زار و آخرش هم خستگی و گرسنگی و پیدا کردن یک غذاخوری قدیمی در همان حوالی.

روزهای آخر، فرزین اصرار داشت غذاهایی بخورد که شاید دیگر با نمی‌داد بخورد. شکمو نبود، فقط می‌گفت: «یک وقت دیدی هیچ‌وقت برگشتم ایران. دلم می‌خواهد امروز برای آخرین‌بار حلیم‌بادمجان بخورم!» بعد می‌رفتم داخل آن رستوران‌های تاریک که بوی پیازداغ آدم را خفه می‌کرد و جلو پیشخوان، فهرست غذاهایشان را مرور می‌کردیم. یک روز باقلا قانوق یا کوفته تریزی، یک روز هم میرزا قاسمی یا کشک بادمجان سفارش می‌دادیم و می‌نشستیم و تا غذا بیاید، فرزین با شیطنت می‌خندید و سرش را تکان می‌داد: «برای آخرین‌بار است‌ها. دیگر رفت تا روز قیامت!»

از همان راه برگشت به خانه، آمواله‌های فرزین شروع می‌شد. شکمش را می‌مالید و به خودش فحش می‌داد. من هم که وضع دست‌کم‌ی از او نداشت، غر می‌زدم که: «حالا حلیم‌بادمجان خوردنت چه بود این روزهای آخر؟ نغتم به غذای اینچور جاهانی‌می‌شود اطمینان کرد؟»

بعد هم تا چند ساعت دل‌درد و – گلاب به رویتان– موارد دیگر داشتیم و کارمان به جای‌نبات و گل‌گاوزبان می‌کشید. فرزین باز با آن حالش، لیوان را بالا می‌گرفت و به من اشاره می‌کرد: «آه، گل‌گاوزبان... برای آخرین‌بار است‌ها!» این وقت‌ها بود که به گور هر چه بی‌لادن و رفقا، جرج بوش و اداره مهاجرت آمریکا لن و نفرین می‌فرستادم.

کم‌کم متوجه شدم این خاطر‌بیزی‌های از سر بیکاری، انگار برای او جدی شده و دارد حرف‌هایی می‌زند که عجیب بود. یک‌بار گفت: «کاش اینجا یک خانه داشت؛ سالی، دو سالی یک‌بار می‌آمدم ایران!» گفتم: «خانه من که هست. هر وقت دوست داشتی بیا. جدی می‌آی؟»

گفت: «نه بابا، شوخی می‌کنم» و رفت توی فکر. بعد از بیست‌وچند سال به خاطر یک اتفاق آمده بود ایران و اویی که آنقدر آمریکایی شده بود که کم مانده بود فارسی حرف‌زدن را هم فراموش کند، حالا یک‌جورهای جدیدی شده بود. چند روز پیش تلفن کرد. گفت: «چه‌خبر آن‌طرف‌ها؟ میهمان نمی‌خواهی؟» این دفعه که بیاید، چهارمین سفر مجددش بعد از قضایای حلیم‌بادمجان‌ها و خریدن صفحه گرام‌هاست. با این تفاوت که دیگر آخرین‌باری در کار نیست و فوق‌فوق خیلی هوس غذای ابرونی بکند، به یک وعده دیزی‌سنگی اکتفا می‌کنیم!

شرق

مرگ مولف

۱۳۰ سال پس از «ایوان تورگنیف» خالق «پدران و پسران»

نویسندهای که جنازهاش تشییع نشد



سروش حبیبی

«ایوان سرگنی‌یوویچ تورگنیف» اولین داستان‌سرای روسی است که دنیای غیروسی شناخته است و نیز از نخستین کسانی بوده که کوشیده هم‌وطنان خود را با تمدن اروپایی آشنا کند. قلم پربارش این‌دهار جامعه روس آن زمان است و ما را به کنج‌کنار زندگی ملاکان مرفه و روشنفکران با نظام قدیم در جدال، و با روستاییان، که با هر دو گروه فاصله بسیار داشته‌اند به تماشا می‌برد و روابط هر سه گروه را با هم برای ما به‌شرح بیان می‌کند. گرچه خود از نجابی کهن‌تبار روس و ترومند بوده در جدال طبقات، جانب‌گیری نکرده است. چنانکه نظام حاکم روسیه که هرگز با دموکراسی نزدیکی نداشته، آتارش را با تیغ سانسور آشنا کرده و او را به بهله روابلی که با تبعیدیان نامدار و مخالفان نظام مقیم اروپا داشته بر صندلی اتهام به محاکمه نشلده است. حتی بعد از مرگ او شهر پترزبورگ مجاز نبوده است که تشییع جنازه رسمی برایش بری‌اکند، زیرا از آن می‌ترسیده‌اند که چنین مراسمی، دو سال بعد از زور الکساندر دوم دستاویزی برای تظاهرات پردامنه سیاسی شود. «تورگنیف» در مقدمه‌ای که خود بر مجموعه آتارش نوشته رسالت خود را در عرصه قلم به این بیان وصف می‌کند: «کوشیدم‌ام تا جایی که بضاعت

فراسو

در حاشیه شرکت «محمدرضا شجریان» در مراسم بزرگداشت «ایرج»

اتفاقی غیرقابل باور



حمیدرضا عاطفی

خبر به‌شدت گیج‌کننده و سوال‌برانگیز می‌نمود. حضور محمدرضا شجریان در مراسم بزرگداشت حسین خواجه‌امیری (ایرج) که از سوی ورزشکاران پیشکسوت بر گزار شده بود. اتفاقی سخت باورناپذیر بود! بدون تعارف باید گفت اگر فیلم و عکسی از این مراسم تهیه نشده بود هرگز چنین خبری برای غایبان آن مراسم به حقیقت نمی‌پیوست. اشتباه نشود! هیچ‌گونه مخالفتی با این دو بزرگوار و اتفاق رخ داده نیست و نگارنده این یادداشت به شهادت تمامی یادداشت‌ها و نوع نگاه و سوابق مضبوط و مکتوب گذشته‌اش همواره طرفدار تساهل و تعامل توام با تعیین جایگاه‌های‌بدون اولویت‌بخشی به لحاظ مراتب انسانی و اخلاقی بوده و از این اتفاق هم به لحاظ دوستی و مودتی که رخ داده بسیار خرسند است. نفس اتفاق که پاسداشت انسانی هنرمند و پیشکسوت است!سپاس مبارک و قابل تقدیر است و من بیش از همه برای احساس شگرف و غیرقابل توصیف استاد خواجه‌امیری برای حضور شجریان خشوندم و مطمئتم که اگر آن شب بهترین شب ایرج نبوده باشد دست‌کم یکی از بهترین شبهای زندگی‌اش سیری شده، چراکه توانسته بالاخره بعد از چنددهه گوشه‌نشینی تأیید

با شما نبودم

جان عزیزتان بخیل نیستیم



امید بلقفتی

والله تا یک جایی ما شنیده بودیم این عقد و عروسی و پیوستن به یکدیگر و اینها خیلی سخت است و دوره ما برای وصل‌کردن آدمیه به سر آمده است. انگاری نه. صبح چشم باز می‌کنیم می‌بینیم به سلامتی سه تا کارت عروسی در خانه‌مان است که دعوت‌مان کردند



سه شنبه ۱۹ شهریور ۱۳۹۲ ذی القعدة ۱۴۳۴ ۱۰سپتامبر ۲۰۱۳ سال یازدهم شماره ۱۸۲۸ ۱۲صفحه و ۱۶ صفحه وب‌نامه

روز ملی سینما در «رخداد تازه»

شرق: موسسه مطالعاتی «رخداد تازه»، به مناسبت روز ملی سینما اقدام به برگزاری نشست باعنوان «جایگاه سینمای ایران در تاریخ سینما پس از صدسال» کرده است. در این نشست که در روز سه‌شنبه، ۱۹ شهریور، برگزار خواهد شد، دکتر پرویز اجلائی، فریدون جبرانی و ابوالحسن داوودی سخنرانی خواهند کرد. به دلیل محدودیت ظرفیت از علاقه‌مندان دعوت می‌شود برای پیش‌ثبت‌نام با شماره تلفن ۲۱-۸۸۲۴۵۲۲ تماس بگیرند. زمان این برنامه از ساعت ۱۷ الی ۲۰ خواهد بود.



زاویه دید

نقیی بر وفاق فرهنگی در مخاطبه با وزیر – بخش پایانی

تا توانی پا منه اندر فراق...



علی نوازنی

خودمگی را که چندی است بر هر کوی و برزن فرهنگ خیمه افراشته است، چاره کنيد. تا به‌جای اهل فرهنگ مات و منزوی بر کناره بهمانند نشاط‌آور و اميدانگيز و حرکت‌آفرين طی طریق کنند. «باشد که در کمند قبول آوری دلی»... البته این نکته رافروگذار نباید کرد که اعمال شتازده و محاسبه‌نشده و خلق الساعه تالوان جبران‌ناپذیری به بار می‌آورد. پیشروی را نباید با تندروی خلط کرد. حقا تصور مغفولتی است... کیمیای اعتدال را درپایدا غلظت و التهاب، مانع و سد راه پیشرفت و توسعه است. بکوشید تا به سرچینه‌های تدبیر، آرامش و سکینه و بهجت را حکمفرما کرده و همیستگی را جایگزین گسستگی کنید. مطلع باشید که این همه‌وشایی خجسته، رویکرد مبارکی است که یک چندی بر آن رخنه افتاده است. گاه به شهلات تاریخ، ابرام بر سماجت لبجا و لاجات نامعقول، گرهی را که به آسانی گشوده می‌شده است به معضل بفرنجی مبدل کرده است. باب مخاطبه را به‌طور مستمر و به‌تامله بگشایید و به اجماعی متکی بر مفاهمه، در جهت تسهیل اسباب وفاق، وقوف یابید. با تحقیق و تفحص خدمت جنابان معروض می‌دارم: ابوالحسن علی‌بن محمدبن حبیب موردی فقیه و مفسر پر آوازه سده پنجم هجری در کتاب گرانسنگ احکام‌السلطانیه، در باب دوم، نکت ظریف و قابل‌تأملی درباره «وزارت» نگاشته است: «درباره اشتقاق این واژه اختلاف شده است، سه احتمال مطرح شده است:

«احتمال نخست آنکه این واژه از ریشه «اوز» به‌معنای «سنگینی» برگرفته شده باشد، دوم آنکه از «وزر» به‌معنای «بناگاه» باشد و احتمال سوم هم آن است که این واژه از «آز» و به‌معنای «بشت» مشتق شده باشد.» (احکام‌السلطانیه، ص ۵۸) برداشت‌های مختلفی از مشتقات فوق محتمل است. چنین بینگارید که بناسبت «بشت و پناه سنگینی» برای فرهنگمندان سرزمین خود باشیدا و تحیتشان را به تحیت احسن پاسخ دهید. خوش دارم، خنامه بالمسک این عرضه، سروده درخشان علامه اقبال لاهوری باشد که یک دنیا حکمت و حکایات است:

به‌ضرب تیشه بشکن پیستون را
که فرصت ادک و گردون دو رنگ است
حکیمان را در این اندیشه بگذار
شر را تیشه خیزد یا ز سنگ است

از هر نظری ضرر

ماجرای کندن دندان لق

(همراه با نظر دلاوران)



پوریا عالمی

● دندانسی که درد می‌کند را باید کشید. این نظر ما، خردمندان، پرورش‌اندام کاران، و زنه‌پردازان و دیگر فلاسفه است.

اما نظر باقی کارشناسان چیست؟

نمایندگان مجلس (برخاسته از دنده راست)

آنان معتمدند باید با دندان لق چهاررسال و اگر پا داد، تا هشت‌سال مدارا کرد. اما عمر دندان لق همین هشت‌سال است و باید آن را کند و انداخت کنار و پرونده‌های پزشکی مرتبط را هم توی صحن علنی مجلس خلوند.

نمایندگان مجلس (برخاسته از دنده چپ)

ایسن دلاوران از درد دندان هم به‌میرند باید چوب گاز بگیرند تا صداشان درنیاید. بعد هم نمی‌توانند دندان لق را بکشند، چون این دندان لق با نمایندگان دیگر مشاع است.

دلاوران تلویزیون

بعضی‌ها دندان لق را دوست دارند. دوست دارند باهاش رو بروند. گزرگز کند خوششان می‌آید. این یک نوع رفتار است. تا اینجا مشکلی نیست. مشکل اینجاست که بعضی از دلاوران، که با حفظ سمت مجری و گزارشگر می‌شوند، دندان لق را درمی‌آورند و جلو دوربین هی بهش فشار می‌آورند.

کرم دوستان

بعضی‌ها هم در کل کرم دوست دارند. اگر دندانشان هم کرم داشته باشد دوست دارند چون معتمدند باید زیرساختی کار کرد.

این عزیزان، دیده شده نته‌ها به کرم خودشان غذا می‌دهند تا زود رشد کند، بلکه کاری می‌کنند تا کرم‌شان جهان‌گیر شود.

سورخ دندان

وقتی در تهران، با این گرانی، دیگر سوراخ موش هم پیدا نمی‌شود، و از دست دولت و شهرداری هم کاری ساخته نیست، سوراخ دندان بهترین گزینه اسکان است. دیده شده پدر یک خانواده که هیچ سوراخ‌ی برای زندگی نداشتند در پاسخ فرزندانش که پس کجا زندگی کنیم گفت:

بابا‌هه با اشاره به سوراخ دنداناش: بیایید همه‌تون برید در اینجا زندگی کنید.

مادر تورج

اما مادر تورج چنین اعتقادی ندارد. مادر تورج می‌گوید باید با دندان، درد دندان، کرم دندان و دندان لق کنار آمد و ساخت. او با همین فرمول ۶۰۰ سال است که به پدر تورج، درد پدر تورج و پدر لق تورج کنار آمده. مادر تورج معتقد است: آدم بدون دندان و دنیا میاد، باید بدون دندان از دنیا بره.

راست می‌گوید. او بدون شوهر به‌دنیا آمد. سر سه تا شوهرش را از خورد و حالا هم بدون شوهر از دنیا می‌رود. مادر تورج همیشه می‌گوید: اول باید بذاری همه دندونات خراب شه. بعد همه‌شون رو بکشی و جاش یه دست دندون عاریتی بذاری.

راست می‌گوید. او شون‌زده‌بار نامزد کرد. همه‌شان خراب شدند و الان گوشه زندان یا گوشه جوب افتاده‌اند. بعد او از همه دل کند و با شوهر سکینه‌خانوم عاشقیت زد و هم‌اینگ به‌عنوان هووی سکینه، با شوهر عاریتی‌اش زندگی زبایی دارد.

دکه

خطر سلفی‌گری در «ذکر»



● نام نشریه: ذکر
سر‌دبیر: مجید تولایی
زمان انتشار: شهریور ۹۲
قیمت: ۲۰۰۰ تومان
تعداد صفحات: ۸۲ صفحه

مطالب برگزیده:

اقتصاد رسانه در ایران/ صفحه ۳۰
گفت‌و‌گویی اختصاصی با نوام چامسکی/ هیچ کشوری از شرایط مصر نفع نمی‌برد/ صفحه ۴۷
ما ایرانی‌ها بی تفاوت شدیم؟! / صفحه ۵۹
از احتکار سرمایه‌ها تا شناخت ریشه‌ها/ صفحه ۸۰

مطلب پیشنهادی «شرق»:

خطر سلفی‌گری نوین در کشور/ صفحه ۱۸

